

جهش بزرگ

به عقب (۴)

نوشته: شارل بتلهایم

ترجمه: عباس میلانی

بخش‌های اول و دوم و سوم این مقاله، به ترتیب در شماره‌های ۱۶۰، ۱۶۱ و ۱۶۲ نگین چاپ شد. در این مقالات بتلهایم کوشیده ریشه‌های تاریخی و بایگانه نظری تجدید نظر طلبی جدیدی را که فعلاً، حداقل بطور موقت، در حزب و جامعه چین جدید شده مورد ارزیابی و موشکافی قرار دهد.

بتلهایم جلوه‌های مشخص این تجدید نظر طلبی را در زمینه روابط طبقاتی در جامعه امروزی چین و نیز در سطح روابط بین‌المللی دولت چین برشمرده و چنین استدلال کرده که برخی اشتباهات و چپ‌روی‌های گروه چهار نفر، حملاتی که امروزه متوجه آنان است فاقد سرشتی مارکسیستی بوده و در واقع در حکم نقاب‌نظری برای کتمان تجدید نظر طلبی نو یا بکار رفته است.



مطالعات فرهنگی
سال چهارم علم انسانی

بازگشت به نظریه وجود «نظام»

سوسیالیستی».

رهبری جدید حزب کمونیست چین بر آنت تا از طریق بازگشت به برخی نظریاتی که در دوران انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته بود، از یکسو «بنیادی» نظری برای اقتصاد گرانی و تولیدگرانی خود دست و پا کند، و از سوی دیگر، با هرگونه تغییر اساسی در روابط تولیدی (و تقسیم کار و امتیازات کادرها و تکنسین‌ها) به مبارزه برخیزد. یکی از این نظریات قدیمی، به وجود یک «نظام سوسیالیستی» معتقد بود و این مفهوم را جانشین مفهوم گذار به سوسیالیسم می‌ساخت. کارکرد این نظریه در شرایط جدید با کارکرد مفهوم «شیوه تولید سوسیالیستی» در ایدئولوژی دوران استالین و تجدید نظر طلبی شوروی‌ها پس از آن انطباقی نام دارد. تعابیر و تفاسیری که در شانزدهمین کنفرانس در باره دموکراسه عمده ارائه گردید، همگی از یک «نظام سوسیالیستی» سخن

می‌گویند که ظاهراً در سال ۱۹۵۶ «ایجاد شده» و امروزه از طریق رشد نیروهای تولیدی تثبیت و تقویت می‌گردد. در مرکز مفهوم «نظام سوسیالیستی»، مفهوم «مالکیت سوسیالیستی» قرار دارد که خود با مالکیت دولتی یکسان تلقی می‌گردد. این یکسان‌انداری، در واقع موید این حقیقت است



که امروزه اهمیتی برای تضادهای موجود [در نظام سوسیالیستی] قائل نمی‌شوند، حال آنکه یکی از دست آوردهای مهم ده رابطه عمده مانو، دقیقاً شناساندن همین تضادها بود. بعلاوه، حتی اگر امروزه گهگاه وجود چنین تضادهایی اذعان می‌شود، اولویت برای وحدت در مقابل تضاد وجود دارد.

هفتمین کنفرانس در باب ده رابطه عمده چنین نتیجه گرفت: «از آنجا که کارخانه‌ها در تملک دولت‌اند، رابطه بین کارگر و کارخانه تا حدی در رابطه بین دولت و کارگر تبلور می‌یابد.» از این ارجح نظر چنین نتیجه گرفته می‌شود که چون کارگران «ارباب دولت‌اند» و دولت نیز «ارباب کارخانه‌ها»، پس کارگران نیز طبعاً «ارباب کارخانه‌اند.»

باین ترتیب تضادهای موجود در راه گذار به سوسیالیسم (از جمله تضادهایی که در سال ۱۹۲۱ از سوی لنین مورد اشاره قرار گرفته بود) نادیده گرفته می‌شوند. کارگران باید صرفاً تابع دستورات باشند، زیرا این دستورات از سوی خود آنها صادر گشته است! این دیالکتیک شگفت‌آور دقیقاً در خدمت حمایت از منافع بورژوازی دولتی است.

در نوشته‌های متعدد دیگری نیز با همین نقش تعیین کننده «مالکیت سوسیالیستی» یا «مالکیت عمومی» مواجهیم. برای مثال، هنگامیکه جنبش‌های افزایش تولید آغاز شد، روزنامه‌جن‌مین‌چی‌یانو در شماره نهم مارس ۱۹۷۷ خود اعلام کرد که «در سوسیالیسم، زحمتکشان اربابان جامعه‌اند و روابط موجود در چنین جامعه‌ای تعاونی و رفیقانه است.»

البته وجود بورژوازی کاملاً انکار و مساله رخنه آن در حزب و مدیریت بسیاری از موسسات به فراموشی کامل سپرده شده و بدین سان بسیاری از درونمایه‌های اصلی انقلاب فرهنگی یکباره طرد گردیده‌اند.

با تکیه به نقطه نظر متداول تجدید نظر طلبان، دایر بر نفی وجود تضاد اساسی بین پرولتاریا و بورژوازی [در دوران گذار به سوسیالیسم]، چی‌جن در شماره سوم سال ۱۹۷۷ مجله هونگ‌چنشی می‌نویسد:

«در موسسات سوسیالیستی، طبقه کارگر ارباب است و وحدت اساسی بین منافع کارگران، کادرها و تکنیسین‌ها وجود دارد. رابطه این گروه‌ها رابطه‌ای است رفیقانه که بر مبنای کمک متقابل و روحیه تعاونی استوار گشته است. در عین حال، به لحاظ وجود تقسیم کار، تفاوت‌هایی هم بین کاربندی و کار ذهنی همچنان وجود دارند، و در نتیجه تضادها کماکان به قوت خود باقی‌اند. البته این تضادها در مقوله تضادهای درون خلق بشمار می‌روند.» باین ترتیب مبارزه طبقاتی و اهمیت تعیین کننده مبارزه برای از میان برداشتن تضاد بین کاربندی و کار ذهنی نفی شده و حتی نادیده گرفته می‌شود. البته نمی‌توان تعالیم ده ساله انقلاب فرهنگی را یکباره از میان برداشت و نظریاتی که در آنزمان اظهار شده بود از ذهن مردم زدود، بخصوص که در همان دوران، چانگ چون چیائو برخی از مسایل مالکیت سوسیالیستی را مورد بررسی و تأمل قرار داد (که البته در بعضی موارد نوشته‌های او از روشنی کافی برخوردار نبود). عمده‌ای از «نظریه پردازان»، قاعدتاً نمی‌توانند برخی از نظرات او را فراموش کنند (حتی اگر هنگام نقد و حمله به این نظرات، دست به تعریف آن نیز برند). مقاله مجله هونگ‌چنشی (شماره ۵ سال ۱۹۷۷) نمونه این واقعیت است. در این مقاله نویسنده

نقطه نظرهای چانگ چون چیائو را که در مقاله‌ای تحت عنوان «دیکتاتوری علیه بورژوازی» مطرح شده بود به باد انتقاد می‌گیرد. ما می‌دانیم که در این مقاله، چانگ چون چیائو بر آن بسود تا سرشت محدودیت‌های مربوط به انتقال به مالکیت سوسیالیستی در چین را بررسی و روشن کند. این گفته رایج در آنزمان که، این مرحله گذار «عمدتاً» پشت سر گذاشته شده، در واقع موید وجود برخی از این محدودیت‌ها بود. چانگ، در تحلیل این مساله گام بزرگی به پیش نهاد، زیرا وجوه صوری و قانونی این گذار و انتقال را مورد اشاره و تأکید قرار داد و ضرورت تغییرات انقلابی در روابط تولیدی را خاطر نشان ساخت و باین ترتیب، یکی از درونمایه‌های عمده انقلاب فرهنگی را برجسته نمود.

در مقاله لی‌چین‌جان در مجله هونگ‌چی، دقیقاً همین هدف مرکزی انقلاب فرهنگی و تبلورهای نظری آن، مورد حمله و انتقاد قرار گرفته است. لی‌چین‌جان برای منطقی جلوه دادن عقیده خود از انعام «اساسی» فراگر انتقال به مالکیت سوسیالیستی سخن می‌گوید و اعلام می‌کند که در نتیجه این امر، از این پس مبارزه طبقاتی باید بطور عمده در جبهه سیاسی و ایدئولوژیک تکامل یابد و باین ترتیب مبارزه اصلی را که همان مبارزه کارگران چیست تغییر فراگرد کار و تولید و روابط تولیدی است نفی و فراموش می‌کند. بجای مبارزه بر محور اشکال گوناگون تقسیم کار، که مفهوم مبارزه طبقاتی را در دوران انقلاب فرهنگی تشکیل می‌داد، او مبارزه عقاید و مبارزه بین ایدئولوژی جدید و بقایای نظریات کهن را پیشنهاد می‌کند. مسلماً نفی مبارزه طبقاتی با این نحو، بمنزله تبدیل مارکسیسم به نقطه متضاد آن است، زیرا، از این طریق بورژوازی دولتی امکان می‌یابد با توسل به این ادعا که خواست‌ها کارگران با «رشد نیروهای تولیدی» مغایرت دارد و با نعت نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی هستند آنها را رد کند.

بقیه مقاله لنین‌چین‌جان، طبعاً بر همین نظریه اقتصادگرا استوار است. نویسنده مقاله بر پایه همین مفهوم تغییر «اساسی» سوسیالیستی در نحوه مالکیت، چنین نتیجه می‌گیرد که جنبه عمده ادامه انقلاب در دوران دیکتاتوری طبقه کارگر، «ایجاد یک پایگاه مادی قدرتمند» است. معنای واقعی این مطالب چیزی نیست جز اینکه مبارزه برای تولید را جانشین مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی کند و بعلاوه، این مبارزه تولیدی را تحت رهبری تکنیسین‌ها و متخصصین قرار دهد. گام نهادن در این راه منجر به تحکیم تقسیم کار سرمایه‌داری و تثبیت بقایای روابط تولیدی سرمایه‌داری خواهد شد.

به نظر می‌رسد که بسیاری از کارگران چین و کادرهای حزبی غرب چنین مفاهیم تجدید نظر طلبانه و اقتصادگرا را نخورده‌اند، و به همین دلیل نظریه پردازانی که در خدمت رهبری فعلی قرار گرفته‌اند، مکرراً به بحث پیرامون مسایل مقاله چانگ چون چیائو بساز می‌گردند. نمونه‌ای از این بحث‌ها، مقاله وانگ‌هونگ‌ته تحت عنوان «چرا چانگ چون چیائو مساله مالکیت را بزرگ می‌کرد» است که در شماره اول سال ۱۹۷۸ مجله یکن ریویو منتشر شد. نویسنده این مقاله، چانگ چون چیائو را متهم می‌کند که در سال ۱۹۷۵ به ذکر نقل قول مانو (مربوطاً به سال ۱۹۶۹) بشرح زیر پرداخته است:

«ظاهراً صرف نظر کردن از انقلاب فرهنگی میر نیست، زیرا

پایه‌های ما چندان مستحکم نیستند. متأسفانه آنچه که از مشاهداتم بر می‌آید اینست که در اکثریت بزرگی از کارخانه‌ها - منظورم البته تمام یا اکثریت فریب به اتفاق آنها نیست - رهبری در دست مارکسیستهای راستین و تودمهای کارگر نمی‌باشد. «
به عقیده وانگ هوئی ته ، در شرایط نوین نباید برای مساله مدیریت موسسات نگران بود ، زیرا به برکت انقلاب فرهنگی «فقط موسسات معدودی هستند که رهبران آنها در دست پرولتاریا نیست» و با توجه به اینکه قدرت [دولتی] نیز در دست طبقه کارگر است ، پس در واقع مساله مالکیت سوسیالیستی بالاخره کاملاً حل شده است. «

استدلالاتی نویسنده این مقاله ، مضمن چند پرسش است. اول از همه ، مساله پرسنل مدیریت موسسات دولتی است. نویسنده مقاله این مساله را بطور مشخص مطرح می‌سازد و اعلام می‌دارد که شرایط در پرتو انقلاب فرهنگی به نفع سوسیالیسم تغییری قطعی یافته است. معلوم نیست آقای وانگ هوئی بر چه اساسی چنین قاطع سخن می‌گوید ؟

مگر نه اینکه بین ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵ و مخصوصاً بین ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ اتفاقات زیادی رخ داد و مگر نه اینکه بسیاری از عناصر دست راستی مطرود دوران انقلاب فرهنگی ، بار دیگر دستجمعی به سرکار باز گشتند ؟ آیا بر این اساس نمی‌توان فرض کرد که شرایط امروز بدتر از سال ۱۹۱۹ است ؟

بالاخره اینکه مساله مالکیت سوسیالیستی در واقع همان مساله سرشت طبقاتی قدرت دولتی است. چانگ چون چیانو با روش دیالکتیکی به بحث این مساله پرداخت - البته مدعی نیستیم که کاملاً موفق شد - و نشان داد که سرشت طبقاتی قدرت ، ثابت و تغییر ناپذیر نیست ، بلکه تابع مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است ، مبارزه‌ای که در حزب جریان می‌یابد و باین خاطر ، قدرت هیچ‌گاه «صرفاً در دست پرولتاریا» نبوده و ممکن است بدست بورژوازی دولتی بیفتد. (وقتی مائو اعلام کرد که حزب کمونیست چین ممکن است به یک حزب فاشیست تبدیل شود ، در واقع به همین نکته چانگ چون چیانو اشاره داشت) ولی وانگ ، به‌علی ، از این شیوه «بررسی مساله» سرباز نمی‌زنند ، برای او مساله مالکیت سوسیالیستی حل شده است و برای «انثبات» ادعای خود نقل قولهایی ردیف می‌کند و تعبیرهای دلخواهی از هر یک ارائه می‌نماید. روال «استدلال» او چیزی به این مضمون است : اولاً ، «چین کنثوری است سوسیالیستی ، به عبارت دیگر ، سرشت جامعه ما سوسیالیستی است نه سرمایه‌داری ، ثانیاً ، در زمینه بنیادهای اقتصادی جامعه ، نظام مالکیت از نظام مالکیت خصوصی فئودالی ، سرمایه‌داری و تولید کوچک به نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی تغییر یافته است. ثالثاً ، ما باید مراقب باشیم تا رهبری مرکزی حزب و دولت در دست توطئه‌گران و جاه طلبان بورژوازی از قبیل لین بیاو نیفتد. دولت‌ها دولت دیکتاتوری پرولتاریا است. «
مطالب فوق در واقع حاوی چند فرضیه است و چیزی را به اثبات نمی‌رساند. فرضیه‌های اول و دوم مساله را حل شده تلقی می‌کنند ، حال آنکه فرضیه سوم پرسش‌های متعددی را بی‌پاسخ می‌گذارد. برای مثال ، این مساله که در سال ۱۹۷۵ چه عناصری از سطح بورژوازی [در دولت] وجود داشت و یا اینکه این عناصر چگونه با واقعیت دیکتاتوری پرولتاریا تلفیق می‌یافت ، و بالاخره این مساله که قدرت یافتن گروه تنگ شیائوینگ چه تغییری در سرشت طبقاتی

دولت پدید آورد ، هیچ کدام پاسخی نیافته‌اند. تنها زمانی می‌توان مساله سرشت روابط مالکیت و اشکال گوناگون بهره‌وری را حل کرد که تمام مسایل فوق به گونه‌ای انضمامی تحلیل شده باشد و چانگ چون چیانو در مقاله خود قصد چنین تحلیلی را داشت ، حال آنکه نظریه پردازان رهبری فعلی حاضر نیستند که حتی قبول کنند که مساله وجود دارد. زیرا ، بنظر آنها ، مالکیت دولتی «سوسیالیستی» است و برای تحکیم این مالکیت کارگران تنها باید به «کار سخت» و «اطاعت از دستورات» تن دهند. چنین نظریه‌ای دست‌آوردهای انقلاب فرهنگی را پایمال می‌سازد و مالا در خدمت منافع بورژوازی دولتی است.

«برای اثبات رواج گسترده مفهوم قانونی (ولذا ضما رکیستی) از «مالکیت سوسیالیستی» ، ذکر نکته دیگری در این باره لازم است. سری مقالاتی که بقلم سومهو چیانو در یکن ریویو بچاپ رسید (ر.ک. به شماره‌های ۴۹ - ۵۲ ، ۱۹۷۷) عوید رواج گسترده این مفهوم است ، نویسنده در این مقاله کار را به جانی رسانده که مدعی شده است اگر در سال ۱۹۵۴ ، دولت در بعضی از موسسات سرمایه‌گذاری می‌کرد و تامین مواد خام و بازار لازم برای محصولات این موسسات را بعهده می‌گرفت و چند نفر را نیز برای مشارکت در مدیریت بعضی کارخانه‌ها تعیین می‌کرد ، این موسسات تا «سه‌چهارم» سوسیالیستی می‌شدند. این نوع نظریات در واقع کاریکاتوری از مارکسیسم است و بخوبی گویای سرشت «مارکسیستی» است که رهبران فعلی حزب کمونیست چین به آن عمل می‌کنند.

رابطه صنعت و کشاورزی و رابطه صنایع سبک و سنگین

در زمینه رابطه صنعت و کشاورزی و رابطه صنایع سبک و سنگین بار دیگر شاهد طرد و ترك مارکسیسم به نفع کاریکاتوری از مارکسیسم هستیم. «وفاداری» صوری رهبری جدید به خط مشی مائو - که ضمناً با عمل حزب در تضاد قرار دارند - باعث شده که نظریات التقاطی بدست آید.

گزارش سوسی که در کنفرانس ده رابطه عمده ارائه شد و در دهم فوریه ۱۹۷۷ از رادیوشانگهای بخش شد ، نمونه‌ای از این گونه برداشت التقاطی است. در این گزارش ، از یکسو اولویت‌های حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو یعنی کشاورزی ، صنایع سبک و صنایع سنگین بار دیگر تأیید شد و از سوی دیگر «قانون عینی اقتصادی مبنی بر اولویت رشد ابزار تولید» مورد تأکید قرار گرفت ، در حالیکه این قانون در واقع قانون رشد سرمایه‌داری است و علاوه بر آن رشد کشاورزی را نیز عمدتاً از زاویه دست‌آورد آن برای اثبات سرمایه‌مد نظر قرار می‌دهد. گزارش چهارم این کنفرانس در مورد سیاست صنعتی شوروی بود و در آن ، نکات فوق‌باردیگر مورد تأکید قرار گرفت. در این سند عمدتاً از مشی شوروی تحلیل شده و تنها به ذکر انتقادهایی از فشار یک جانبه این خطا مشی به نفع صنایع سنگین و به زبان کشاورزی اکتفا شده است.

بطور خلاصه ، ما بار دیگر با مفاهیمی اقتصاد گرا و تولیدگرا روبرو هستیم که در واقع بیان «نظری» خطا مشی فعلی است. در این حوزه ، به مفاهیمی رجعت شده که قبل از انقلاب فرهنگی و گاه حتی قبل از ۱۹۵۶ رواج داشت.

«آهنگ رشد»

در صحنه روابط طبقاتی این عقب نشینی با تقویت موضع روشنفکران ، کادرها و متخصصین یا به عبارتی دیگر بورژوازی دولتی ارتباطی نزدیک دارد . (متعاقبا شرایطی را که باعث تقویت موقعیت این گروه شده مورد بحث قرار خواهیم داد) .

مهمترین انعکاس تقویت موقع این گروه ها ارزشی است که امروزه رهبری جدید برای «آهنگ رشد» قائل شده است .

این مساله در مرکز مسئله ذهنی رهبران جدید قرار دارد ، و اینکه ارگانهای مرکزی چین سرعقابه مشترک خود را در روز اول سال ۱۹۷۸ به این مسئله اختصاص دادند ، موید اهمیت آن است . پس از انقلاب فرهنگی جملاتی از قبیل آنچه که در زیر آمده دیگر در مطبوعات چین یافت نمی شد: «مساله آهنگ ساختن [سوسیالیسم] صرفا يك مساله اقتصادی نیست بلکه ابعاد سیاسی بر اهمیتی را نیز دربردارد. چرا می گوئیم که نظام سوسیالیستی برتر از نظام های دیگر است؟ در تحلیل نهائی، به این خاطر که نظام سوسیالیستی می تواند کارائی کارگران را افزایش دهد و اقتصاد ملی را سریعتر از نظام سرمایه داری رونق بخشد... امروزه باید بجای توقف و اظهار رضایت از دست آوردهای خود ، بکوشیم تا با آهنگی هرچه سریعتر پیشرفت کنیم... در يك کلام ، تسریع آهنگ ساختن اقتصادی ، اقتضای تحولات مبارزه طبقاتی در سطح داخلی و بین المللی است .» (کن ریویو ، شماره ۱ ، سال ۱۹۷۸)

این تسریع «آهنگ رشد» ، ظاهرا از ضرورت مبارزه طبقاتی «استنتاج» شده است ، حال آنکه در واقع کوششی است در راه جایگزین کردن مبارزه برای تولید بجای مبارزه طبقاتی کارگران ، و حاصلی جز تابع ساختن کارگران به ضرورت های آهنگ تولید و تحمیل کار و انضباط هر چه بیشتر بر آنها در بر نخواهد داشت .

باین ترتیب ، در صحنه روابط طبقاتی ، تاکید بر آهنگ تولید از یکسو ، انعکاسی از تقویت موضع روشنفکران ، کادرها و متخصصین است ، و از سوی دیگر خود به تقویت این موضع کمک می کند ، زیرا نه تنها کارگران را تحت سلطه انضباط یکبارگري هرچه شدیدتر و نرمهای تولیدی هرچه بیشتر قرار می دهد ، بلکه نقش رهبری روشنفکران را بصورت يك ضرورت جلوه می دهد .

در این زمینه ، سرمقاله فوق الذکر از اهمیت خاصی برخوردار است ، زیرا تاکید اساسی مقاله بر اهمیت روشنفکران ، آموزش و کسب معرفت علمی است . در عین حال تاکید بر آهنگ تولید زمینه ای مناسب فراهم می آورد تا اصلاحات انقلاب فرهنگی در زمینه آموزش نیز به باد حمله گرفته شود .

برای تسریع آهنگ تولید ، بجای تاکید ضرورت انقلابی کردن روابط تولیدی ، نقش عمده بطور فرایندهای به عهده «علم» گذارده می شود ، علمی که در دست تعداد معدودی متخصص متمرکز خواهد بود . حاصل چنین نظر و عملی چیزی جز سیطره روز-الغزون باز تولید گسترده سرمایه داری و افزایش آهنگ انباشت سرمایه و فشار برای کوتاه شدن دوره برگشت سرمایه نخواهد بود . چنین سیطره ای به معنای فرار دادن کارگران تحت سیادت ضرورت های سود است . این راه سرمایه داری که رهبران جدید

در آن گام نهاده اند ، مسلما با محدودیت های واقعی انباشت سرمایه روبرو خواهد شد و بحران های اقتصادی را نیز به همراه خواهد داشت ، و این بحرانها به نوبه خود اثرات وخیمی در سطح زندگی توده ها و کیفیت رشد نیروهای تولید بجا خواهد گذاشت .

تجربه شوروی موید این واقعیت است که گرچه این بحرانها تحت شرایط خاصی شکل می گیرند ، ولی بهرحال بحران هائی عینی اند . در اینجا فرصت کافی برای بحث منصل این نکته در دست نیست . من در جلد سوم مبارزات طبقاتی در شوروی « مفصلا به این مبحث پرداخته ام . ذکر نکات دیگری درباره اهمیتی که این روزها آهنگ [تولید] پیدا کرده ضروری است : اولاً ، اینگونه شعارها چیزی در مقوله شعارهای تولیدگرای استالین در دهه سی (۱۹۳۰) است . از جمله این شعارها ، می توان «سرعت» تعیین کننده همه چیز است» را نام برد. کاربرد این شعارها بحران های خطرناکی را در سالهای ۱۹۳۳-۳۴ و ۱۹۳۶-۳۷ پدید آورد که به نوبه خود عواقب سیاسی وخیمی را همراه داشت و پس از سال ۱۹۳۸ ، موجب تغییر بنیادی در سبک عضوگیری حزب شد ، و در نتیجه این تغییر ، از آن پس عضوگیری بیشتر از صفوف روشنفکران ، کادرها ، تکنیسین ها و متخصصین صورت گرفت. رهبری جدید ، علاوه بر استفاده از شعار ضرورت های «نظام سوسیالیستی» در «دسترسى به آهنگ رشدی سریعتر از سرمایه داری» ، به شعار «بابان بخشیدن به رکود و سیر فقیرانی اقتصادی در کشور» ، که ظاهرا نتیجه مداخلات چهار نفر بوده است ، نیز متوسل می شود . این «استدلال» يك کذب واضح است ، زیرا اقتصاد بارکود و سیر فقیرانی روبرو نبوده است . بین ۱۹۶۵ ، یعنی سال آخر قبل از انقلاب فرهنگی ، و آخرین سالهایی که در مورد آنها تخمین هائی در دست داریم رکودی وجود نداشت . در سال ۱۹۷۴ تولید نیروی برق از ۴۳ میلیارد کیلووات به ۱۰۸ میلیارد کیلووات ، تولید فولاد از ۱۳۵ میلیون به ۳۳۸ میلیون تن ، تولید ذغال از ۲۲۰ به ۳۸۹ میلیون تن رسید . در سال ۱۹۷۵ ، تولید نفت از ۱۰۸ میلیون تن به حدود ۷۵ تا ۸۰ میلیون تن افزایش یافت . لذا ، سخن گفتن از يك دوره طولانی رکود و یا حتی سیر فقیرانی ، با واقعیت ها مغایرت کامل دارد و کوششی در راه بدنام ساختن انقلاب فرهنگی است .

در زمینه تولید ماشین آلات ، افزایش تولید حتی از ارقام فوق نیز بیشتر بوده است . اگر سال ۱۹۵۷ را پایه قرار دهیم و شاخص آنرا ۱۰۰ بدانیم ، شاخص مجموع تولید ماشین آلات در سال ۱۹۶۵ به ۳۵۷ و در سال ۱۹۷۵ به ۱۱۵۶ رسیده بود . باید بخاطر داشت که این ارقام از منبع مخالفی چون کتاب «راهنمای سیا» بدست آمده است !

بدون شك بین ۱۹۷۵-۶ دشواری هائی پدید آمد ، ولی سرشت این دشواری ها بیشتر سیاسی بود و بر محور مبارزه شدید خط مشی انقلابی و خط مشی تجدید نظر طلبانه تنك شیائوئیستك دور می زد . البته در نیمه دوم سال ۱۹۷۶ دشواری هائی نیز در ارتباط با زلزله تانگشان به وجود آمد . با در نظر گرفتن اینس حقایق ، منسوب دانستن دشواری های آن دوره به «دخالتها و خرابکاری های گروه چهار نفر» تحریف صرف واقعیت است . در واقع ، چهار نفر هیچ گاه اقتصاد را «کنترل» نمی کردند و در نتیجه اگر «خرابکاری» ای صورت گرفته باشد ، قاعدتا از سوی

کسانی بوده که در آزمون مسئولیت امور تولیدی را به عهده داشتند. شاید این مسئولین به چنین اقداماتی تن دادند تا بعداً بتوانند چهار نفر را بخاطر اشتباهات خود مسئول جلوه دهند، و با غلت آن بود که رفتارناشایست مسئولین، منجر به پیدایش نارضایتی در کارگران از جمله اعتصاب ها شده بود و چهار نفر از اینگونه علایم و اعتصابات حمایت می کردند. بهر حال این يك طرز تفکر رایج بورژوازی است که بروز اعتصابات را معلول وجود و فعالیت «اخلالگران» می داند.

حتی با در نظر گرفتن دشواری های فوق، اطلاعات موجود به هیچ وجه موید وجود يك «رکود طولانی» یا سیر فتهراییسی در صحنه اقتصادی نیست. برای مثال، حجم تولید ذغال در سال ۱۹۷۵ به حدود ۴۳۰ بلیون تن رسید، در حالی که تولید نفت شاهد افزایشی به مقیاس سیزده درصد بود و میزان تولید گاز حدود یازده درصد افزایش یافت. در سه ماه اول سال ۱۹۷۶، مجموع تولیدات صنعتی نسبت به ماه اول سال ۱۹۷۵، سیزده و چهاردهم درصد افزایش یافته بود و رقم افزایش برای نیمه اول سال ۱۹۷۶، در قیاس با ۱۹۷۵، به هفت درصد می رسید. تا آنجا که می دانیم، ارقامی برای نیمه دوم ۱۹۷۶ در دست نیست. البته شاید به لحاظ برخی از رویدادهای سال ۱۹۷۶، بعضی از رشته های تولیدی شاهد کاهش موقتی بود، ولی چنین کاهش را نمی توان به عنوان يك رکود طولانی و یا سیر فتهراییسی عمومی تلقی کرد.

نکات فوق به هیچ وجه بدان معنا نیست که دست یابی به آهنگ رشد مطلوبی و معینی میر نیست، ولی تسریع این آهنگ دوامی نخواهد داشت اگر خط مشی اساسی انقلاب فرهنگی طرد شود و مبارزه طبقاتی صرفاً به مبارزه برای تولید تقلیل یابد.

چنین تقلیلی تنها بدان معنا است که کارگران را برای هدف بورژوازی افزایش سود به انقیاد در آورده ایم و مبارزه طبقاتی آنان را برای انقلابی کردن روابط تولید و روابط اجتماعی نسی نموده ایم.

در زمینه «تکنیک های مدیریت»، نظریه حاکی از نسی وابستگی های طبقاتی تکنیک به اوج خود می رسد. برای مثال، در شماره بیست و دوم مارس ۱۹۷۷، روزنامه جن مین جی بیانوی این نظر که در مدیریت باید همه جنبه «خط مشی، رهبری و روابط متقابل» توجه کرد، به انتقاد گرفته شد و محور اصلی انتقاد بر این اساس استوار گشته که این نظر «مهمترین مساله یعنی رشد نیروهای تولیدی را نادیده می انگارد. شکسی نیست که مساله رشد نیروهای تولیدی اهمیت فراوانی است ولی اگر بگوئیم که مهمترین مساله است، در واقع آنرا از روابط طبقاتی مهمتر جلوه داده ایم، و در نتیجه در يك موضع تولیدگرا فرار گرفته ایم.

در ضمن باید خاطر نشان کرد که نظریه پردازان جدید، هنگام کوشش در جهت نادیده انگاشتن مساله اساسی روابط طبقاتی برای ضوابط «علمی» ارجح و منزلتی خاص قائل می شوند. برای مثال، در همان مقاله فوق الذکر جن مین جی بیانوی آمده است که: «در مدیریت موسسات جدید، باید يك برخورد علمی داشت... برای اداره اینگونه موسسات کاربرد روش های علمی ضروری است» در گزارش رادیو پکن از پانزدهمین کنفرانس مربوط به ده رابطه عمده که در چهار دهم فوریه ۱۹۷۷ بخش شد، اعلام گردید که در زمینه «مدیریت موسسات» باید جواب علمی «تکنیک های سیستم های پیشرفته نظام سرمایه داری» را حفظ کرد. چنین نقطه نظری بر این فرضیه استوار است که مدیریت سرمایه داری در مقوله علوم «جهانشمول» است و نیز اینکه طبقه کارگر می تواند واحد های تولیدی را به شیوه موسسات سرمایه داری اداره کند.

باید افزود که در مقاله جن مین جی بیانوی، به نقل قول مشکوکی از مقاله ده رابطه عمده اشاره شده و شکی نیست که گفته [مانو] به موازات «ضرورت های تازه» مورد تحریف و دستکاری قرار گرفته است. در نسخه رسمی فعلی از ده رابطه عمده، جملات زیر یافت می شود، حال آنکه این جملات در موارد گوناگون هم با سبک مانو و هم با نحوه برخورد وی با مسایل مغایرت دارد. در نسخه فعلی آمده است که:

«ما باید بطور قاطع نظام های فاسد بورژوازی و ایدئولوژیها و سبک زندگی کشورهای بیگانه را طرد و انتقاد کنیم. ولی این امر نباید مانع از آن شود که علوم و تکنولوژی پیشرفته کشورهای سرمایه داری و جنبه های علمی نحوه مدیریت موسسات آنها را فرا گیریم.» در نسخه ده رابطه عمده که در زمان انقلاب فرهنگی از سوی گاردهای سرخ انتشار یافت مانو به هیچ وجه چنین چیزی نگفته بود. در آن نسخه هیچ فرمول قالبی در مورد «ایدئولوژی های فاسد بورژوازی» ارائه نشده بود و چیزی درباره جنبه «علمی» مدیریت موسسات سرمایه داری ذکر نگردیده بود. مانو معمولاً بسیار ساده تر از این حرف می زد و شکی نیست که گفته های او مورد تحریف قرار گرفته اند، تا توسل به روش های مدیریت سرمایه داری در پناه قدرت شخصیت او به نوعی «توجیه» گردد. رهبری فعلی حزب کمونیست چین در این زمینه در همان راه تجدید نظر طلبان شوروی گام نهاده زیرا آنها نیز «مدیریت» را در مدارس مدیریت ایالات متحده فرا می گیرند.

البته این «دست کاری» در آثار مانو یک مورد استثنائی نیست، بلکه نحوه کار مرسوم رهبری جدید را تشکیل می دهد. به عنوان نمونه دیگر، می توان به جمله تازه ای اشاره کرد که به نسخه فعلی

ایدئولوژی تجدید نظر طلبانه بی طرفی مع علوم و تکنولوژی

امروزه در همه زمینه ها می توان نشانه های تبدیل مارکسیسم به ضد خود را، که همان ایدئولوژی رهبری فعلی است، مشاهده کرد. در این میان، تبلور این جریان عمومی را باید بطور مشخص در زمینه علوم و تکنولوژی بررسی کرد. در این رابطه، ایدئولوژی مخالفان انقلاب فرهنگ در این شکل ظاهر می شود که از لحاظ اجتماعی، علوم و تکنولوژی را بی طرف جلوه می دهند و بدین سان منکر این واقعیت می گردند که فرا گرد حصول علوم و تکنولوژی به روابط طبقاتی حاکم وابسته است و کاربرد تکنیک های گوناگون علمی هر يك تأثیرات طبقاتی مشخص را به همراه دارد. تکنیک های مورد استفاده در کشورهای امپریالیستی، بهترین نمونه این واقعیت اند. فاعداً این تکنیک ها را نمی توان صرفاً «اقتباس» کرد و آنها را در راه ساختمان سوسیالیسم بکار گرفت، بلکه آنها را باید تغییر داد. در دوران انقلاب فرهنگی این نقطه نظر رواج فراوانی داشت، ولی امروزه در دست فراموشی است.

ده رابطه عمده افزوده شده است. مضمون این جمله تاکید بر تمرکز است که دقیقا با تاکید مائو بر ضرورت عدم تمرکز مغایرت دارد. جمله مورد بحث از این قرار است: «برای ایجاد یک کشور سوسیالیستی قدرتمند، داشتن یک رهبری متمرکز و متحد قدرتمند ضروری است.» (ر. ک. به یکنویس، شماره اول سال ۱۹۷۷).

رهبری جدید حزب کمونیست چین تمایل دارد تا علوم و تکنولوژی را، مانند نیروهای تولیدی، «بی طرف» جلوه دهد. این تمایل جزئی از ایدئولوژی عمومی این رهبری است که با نقطه نظرهایی که مائو در دوران انقلاب فرهنگی تدوین کرده بود سخت در تعارض است. این نظریه که یک راه سوسیالیستی و یک راه سرمایه داری برای رشد نیروهای تولید وجود دارد، «وراه سوسیالیستی موجد سیادت کارگران برابر تولید است، در حال حاضر کاملا به فراموشی سپرده شده است، و این روزها تنها بطور کلی درباره «رشد نیروهای تولید» سخن گفته می شود. این نگرش در واقع، با نظریه ای پیوند دارد که معتقد است زمانی که «نظام سوسیالیستی» وجود داشته باشد، هر آنچه که به تکامل «پایه های مادی جامعه» کمک کند، «سوسیالیسم» را نیز تقویت خواهد کرد.

جزم اندیشی و تجدید نظر طلبی

رهبران جدید چین می گویند اعمال تجدید نظر طلبانه خود را با توسل به چند درونمایه ایدئولوژیک توجیه کنند، اعمالی که هیچ وجه اشتراکی با انقلاب فرهنگی ندارد. ما نیز می توانیم به بررسی خود از این درونمایه ها ادامه دهیم، ولی فکر می کنیم آنچه که تا بحال گفته شده کافی است. باین خاطر این بخش از نامه خود را با افزودن این نکته پایان می بخشیم که ویژگی تجدید نظر طلبی امروزی [رهبران] چین، التقاط اعمال به غایت عمل گرا بایک ایدئولوژی جزم اندیش است.

این جزم اندیشی را می توان در این واقعیت دید که تجدید نظر طلبان بجای تحلیل مشخص از واقعیت های اجتماعی و سیاسی صرفا به صدور احکامی بسنده می کنند و در این رهگذر نقل قول هایی از آثار «کلاسیک» مارکسیسم و نیز آثار مائو را نیز خارج از متن بکار می گیرند (و همانطور که دیدیم گاه به تحریف این نقل قولها دست می زنند و زمانی هم به حکم ضرورت آنها را ابداع و خلق می کنند) علاوه، جریان تکامل «مفاهیم» نظری مورد استفاده متفکرین نقل قول شده هیچ گاه مدنظر قرار نمی گیرد. برای مثال، آن دسته از نقل قولهای مائو که مربوط به دوران قبل از انقلاب فرهنگی است، همطراز و همسنگ نقل قولهای دوران انقلاب فرهنگی قلمداد می گردد، یا حتی اگر دقیقتر بگوئیم، برای نقل قولهای دوره اول ارج و ارزشی بیشتر قائل می شوند. البته این کار تصادفی نیست، باید بخاطر داشت که نوشته های دوران انقلاب فرهنگی مائو سرشار از تجربیات غنی مبارزه علیه بورژوازی در حزب است و اینگونه تجربیات چندان خوشایند رهبران جدید نیست.

بالاخره اینکه، جزم اندیشی جدیدی که در اواخر سال ۱۹۷۶ آغاز شد تبلور دیگر خود را در این واقعیت پیدا می کند که رهبران جدید مایلند مسایل نظری را «حل شده» جلوه دهند و از این طریق مانع شوند که تحلیل های نوینی در ادامه سنت انقلاب

فرهنگی بدست آید. در این ارتباط، این نقطه نظر که مائو «تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد و استادانه کامل کرد» از اهمیت خاصی برخوردار است. (ر. ک. به مقاله و وکیانک در شماره ۷ سپتامبر ۱۹۷۷ در روزنامه جن مین جی پیائو) زمانیکه نظریه ای «کامل» اعلام می شود، این در واقع بدان معنا است که از آن پس فعالیتی جز تفسیر این نظریه مجاز تلقی نخواهد شد و بدین سان نقطه نظری منافذی که به مرحله عمل در می آید و هرگونه تحقیق و تفحص بیشتر را مانع می شود. در عمل، ما شاهد استفاده از تئوری مائو علیه مائو هستیم. بعلاوه بین مفهوم «تئوری کامل» و «کیانک» و مفهوم لین پیائو از «قدرت مطلق اندیشه مائو» تفاوتی موجود نیست.

به این ترتیب، در هر سطحی ما شاهد «جهش به عقب» هستیم. این واقعیت را نمی توان انکار کرد، مگر اینکه راغب به مواجه شدن با واقعیت نباشیم، زیرا تلویحا احساس می کنیم که این مواجهه ما را ناچار به بررسی مسایلی خواهد کرد که فکر می کردیم «حل شده اند» و یا ترجیح می داده ایم که وجودشان را باور نکنیم (و من فکر می کنم که این همان طرز برخوردی است که شما می کنید، نیل برتون عزیز). از سوی دیگر، ممکن است این «جهش به عقب» را انکار کنیم چون فکر می کنیم و می کردیم که انقلاب فرهنگی اصولا «مضر» بود. به نظر من اغلب رهبران فعلی چین چنین فکر می کنند، و در نتیجه دست آوردهای ۱۷ سال اول جمهوری خلق چین را بطور یک طرفه ای تجلیل می نمایند، و عملا در باره مرحله انقلابی نوینی که در سال ۱۹۶۶ آغاز شد چیزی نمی گویند. شکی نیست که این رهبران فعلا جرات نمی کنند که علنا و مستقیما دست آوردهای دوران ده ساله دوران انقلاب فرهنگی را نفی کنند، ولی نفس سکوت آنان در مورد این ده سال، موید قرار گرفتن آنان در موضع بورژوازی است.

با شرحی که از وضعیت فعلی دادم، حال باید دید که چگونه شرایط باین وضع کشانده شد. این یک پرسش حیاتی است، زیرا پاسخ آن متضمن درسیایی برای حال و آینده خواهد بود.

در واقع، این پرسش وجوه گوناگونی را در بردارد. وجه اول این پرسش اساسا در ارتباط با جریان تحول وقایع است و مربوط به شرایط سیاسی مشخصی است که شکست «خط مشی انقلابی» را به همراه داشت، شکستی که پس از مرگ مائو مسلم شد. گرچه شناخت ما از این وقایع فعلا ناقص است و در نتیجه نتوانیم شناختی ناقص از عسل اساسی این شکست بدست آورد، ولی با اینحال، حتی این شناخت ناقص نیز برای درک ویژگی های وضعیت فعلی ضروری است.

نکاتی درباره مفهوم «مشی انقلابی»

فکر می کنم قبل از شروع به تشریح شرایطی که منجر به شکست «مشی انقلابی» شد، باید توضیحی راجع به معنای عبارتی که بین گیومه گذاشته ام، بدهم. این توضیح از این جهت لازم است که این عبارت - بخصوص از آنجا که تحت «مشی» سیاسی مائوتسه دون» رنگ شخصی به خود گرفته است - می تواند گمراه کننده باشد.

در واقع، یک مشی سیاسی هیچ گاه دقیقا به سمت گیری های مورد نظر کادر رهبری و یا رهنمودهای رهبر حزب (یعنی «

نیز صحت می‌یابد. در چنین شرایطی و در کنار برخی روابط سیاسی معین، اسطوره‌ای حاکی از وجود «رهبری واحد»، «تک مرکزیت» و «یاری دیگر همین سکه»، یعنی «توتالیتاریسم»، ریشه می‌گیرد و رشد می‌نماید.

حزب کمونیست شوروی نیز اغلب با مسئله واقعی و درعین حال کاذب «تفاوت» بین خط مشی سیاسی اعلام شده و خط مشی سیاسی واقعی روبرو بوده و اغلب این تفاوت‌ها را به عنوان «انحراف‌هایی» از خط اصلی قلمداد کرده است. در دوره‌هایی نیز این «انحراف‌ها» حاصل «کمبودهای کار تشکیلاتی» بشمار آمد. برای مثال، سال ۱۹۳۴، یعنی زمان تشکیل کنگره هفدهم حزب کمونیست شوروی از جمله این دوره‌ها بود. در آن زمان اعلام شد که «تشکیلات، تعیین کننده همه چیز است» (ر. ک. به متن روسی گزارش کنفرانس که در سال ۱۹۳۴، در مسکو بچاپ رسید). چندی بعد، این «انحراف‌ها» حاصل فعالیت‌ها و «خرابکاری‌های» «دشمنان» و نیز «بقایای دوران گذشته» و علل مشابه دیگر قلمداد شد. در هر حال در اینجا مهم این است که به تفاوت‌هایی میان خط مشی سیاسی اعلام شده و خط مشی عملی اذعان شد، (و این تفاوت‌ها یک «انحراف» نام گرفت) ولی در عین حال «تفاوت‌ها» در ارتباط با نیروهای اجتماعی واقعی مورد تامل و بررسی قرار نگرفت.

حال اگر به خط مشی سیاسی دوران انقلاب فرهنگی بازگردیم، باید خاطر نشان کنیم که این خط مشی، صرفاً «تبلور» سمت‌گیری‌های سیاسی مصوبات حزب و مقالات رهبران نبود و گرچه مانع در کل این خط را نمی‌شد، ولی از جوانب گوناگون آن انتقاد‌هایی داشت. برای درک سرشت اجتماعی واقعی و پیچیده این خط مشی، تحلیلی مشخص و بویا ضروری است که فعلاً از حوصله این مقاله خارج است، ولی تنها چنین تحلیلی خواهد توانست نیروهای اجتماعی (طبقات و بخش‌هایی از طبقه) معینی را که در صحنه سیاسی عامل «دخالت‌های» اجتماعی و ایدئولوژیک بودند بشناساند. این نیروهای اجتماعی در حکم «عاملین» نظریاتی بودند که در شکل خط مشی مانع تجلی کرد و همین نیروها تا حد زیادی محتوای این خط مشی را شکل بخشیدند.

در نتیجه، تنها با ذکر تبصره‌های متعددی می‌توان خط مشی حاکم بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ را «خط مشی مانع‌تهدون» نامید. البته نباید این نکته را نادیده گرفت که استفاده از نام «تک رهبری» برای تأمین یک خط مشی، نکات منفی معینی را نیز دربر دارد. در واقع، هرگاه این رهبر از ارج و منزلتی والا برخوردار باشد، کاربرد نام او تا حدی زیان بار است، زیرا مانع از نقد جدی این خط مشی می‌گردد و شرایطی به وجود می‌آورد که در آن «استدلالات رهبری» جانشین بررسی همه‌جانبه اصول و واقعیت‌ها می‌شود. چنین امری می‌تواند عواقب وخیمی بصراف داشته باشد و چه بسا که به ایجاد فضائی کمک کند که در آن نظریات رهبر «الزاماً صحیح» تلقی می‌شوند و اعضای حزب و توده‌ها رغبتی به اظهار نظر ندارند.

در مورد کاربرد مفهوم «خط مشی انقلابی» نیز باید محتاط بود. در واقع، هر خط مشی سیاسی داغ آن نیروهای اجتماعی و سیاسی را برپیشانی دارد که در طرح و پیاده کردن آن سهمی به عهده داشتند، و تمام این طبقات الزاماً سرشتی انقلابی ندارند. برشم این محدودیت‌ها، مفهوم خط مشی انقلابی را در اینجا بکار

نمی‌بخشد، بلکه خط مشی واقعی سیاسی، تابع آن نیروی اجتماعی (از قبیل طبقات، اقشار اجتماعی و یا عناصری از اقشار و طبقات گوناگونی) است که این خط مشی را حیات می‌بخشد. یک خط مشی سیاسی همواره داغ هدف‌ها و منافع طبقات و اقشار معینی را برپیشانی دارد، و در نتیجه، تنها تا حدی با اصول مورد تأیید ظاهری خط مشی رسمی انطباق پیدا می‌کند. این هدف‌ها و منافع خود تابع استنباط هر یک از این گروه‌ها از «منافع اجتماع» است، استنباطی که، در تحلیل نهائی، انعکاس موقعیت آنان در نظام روابط اجتماعی موجود است. اغلب، تضاد کم و بیش قابل توجهی میان اصول مورد تأیید یک خط مشی و تبلور عملی آن بروز می‌کند. خط مشی ای که در واقعیت به مرحله عمل در می‌آید، انعکاس هدف‌ها و آمال و منافع همان نیروهای است که به این خط مشی معنایی مشخص می‌بخشد.

در نتیجه، یکسان پنداشتن خط مشی واقعی یک حزب با سمت‌گیری رهبر یا رهبران آن حزب خطا است، زیرا این خط مشی هیچ‌گاه منطبق با «رهنمودهای» آنان نیست بلکه حاصل دخالت‌های ایدئولوژیک و سیاسی‌ای است که در جریان تحولات عینی صورت می‌پذیرد. البته این خط مشی می‌تواند تا حد معینی در مسیر این جریان تحول‌تأثیر گذارد و میزان این تأثیر خود تابع محدودیت‌هایی است که از طریق توازن قدرت طبقاتی شکل می‌گیرد. البته این خط مشی، در عین تأثیر گذاری بر توازن قدرت «حاکم» و تعیین کننده این توازن نیست.

در عمل سیاسی، یکسان جلوه دادن خط مشی عملی با رهنمودهای یک رهبر یا دستگاه رهبری (حتی زمانی که تفاوت فاحشی میان این رهنمودها و این خط مشی مشهود باشد) الزاماً حاصل یک «توطئه» سازمان یافته یا «حیله‌گری» نیست، بلکه زائیده شرایطی است که مبارزه سیاسی در آن صورت می‌گیرد، و بنا بر مقتضیات آن‌تها سیاست‌هایی «مشروعیت» می‌یابد که از سوی قدرت برتری تأیید شده باشد.

امروزه حزب کمونیست چین اعلام کرده است که از زمان بنیان‌گذاری جمهوری خلق چین، «خط مشی اساسی حزب» همواره همان خط مشی بوده که توسط «حزب» و «صدرمانو تعیین می‌شده است». بدین سان، حزب حتی مشی دوران قدرتمندی لیوشائوچی و لین بیاو را نیز علیرغم دخالت‌های «خط مشی دشمن» و با «خرابکاری‌هایی» که در خط مشی انقلابی صورت گرفته بود، عمدتاً همان «خط مشی اساسی» می‌داند.

با چنین برداشتی، تفاوت‌های موجود بین سمت‌گیری‌های رسمی و خط مشی واقعی هم نفی و هم اذعان می‌گردد. این نابسامانی، حاصل کاربرد روشی ایده‌آلیستی است که بر حسب آن یک خط مشی سیاسی را بجای آنکه با نیروهای اجتماعی حامی خط مشی واقعی مرتبط بدانند، آنرا با یک «نظام فکری» و تصمیماتی که به نام این نظام فکری اتخاذ می‌شود، مشخص می‌سازد. البته، بدون تردید زمانیکه با تاریخ معاصر سروکار داریم، چه بسا که اغلب کاربرد چنین روشی اجتناب‌ناپذیر باشد، زیرا نشان دادن نیروهای اجتماعی حامی یک خط مشی سیاسی همواره میر نیست.

البته نکات بالا تنها در مورد تاریخ سیاسی جمهوری خلق چین مصداق نمی‌یابد، بلکه در تمام ساخت‌های اجتماعی که در آن خط مشی سیاسی از سوی بالاترین مرجع حزب حاکم تعیین می‌شود،

می‌گیرم ، زیرا جنبه غالب خط مشی حاکم بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ چنان بود که می‌توان آنرا انقلابی‌ترین و نزدیکترین مشی به اصول مورد نظر مائوتسه دون قلمداد کرد و دقیقاً به همین خاطر (و برغم وجود اختلافات مهم) مائو این مشی را در کل مورد حمایت قرار می‌داد .

حال به بررسی شرایط شکست این خط مشی خواهیم پرداخت.

شرایط مشخص شکست «خط مشی سیاسی

مائو تسه دون» پس از مرگ او

فعلاً به ذکر چند نکته در این مورد اکتفا خواهیم کرد . اولاً به قدرت رسیدن هوا کوفنگ حاصل يك کودتا بود . این کودتا تغییراتی سیاسی به همراه داشت که در نتیجه آن يك خط مشی تجدید نظر طلبانه و بورژوائی جانشین خط مشی انقلابی و پرولتاریائی شد . ترتیب سیر وقایع برهمنه آشکار است . البته در مورد وقایع دیگر اطلاعات ما محدود است و در نتیجه به ذکر چند نکته بسنده خواهیم کرد .

بلافاصله پس از مرگ مائو ، در تاریخ نهم سپتامبر ۱۹۷۶ ، چنین می‌نمود که وحدت رهبری حزب کمونیست چین پیرامون خط مشی حاکم تزلزل و خدشه‌ای پیدا نکرده است . تمام رهبران در مراسم یادبود مائو ، که بین یازدهم تا هجدهم سپتامبر صورت گرفت ، شرکت کردند ، وانگ هونگ‌ون یکی از اعضای کمیته مراسم تدفین بود . (ر . ک . به یکن ریویو ، شماره ۴۸ ، ۱۹۷۶) در هجدهم سپتامبر ، هوا کوفنگ طی سخنرانی خود درونمایه های اساسی خط مشی انقلابی را بار دیگر مورد تأیید قرار داد . او خاطرنشان ساخت که در تمام دوران گذار به سوسیالیسم ، طبقات به حیات خود ادامه می‌دهند و مبارزه طبقاتی کماکان ادامه خواهد داشت و در عین حال ، نظریه ویزاگی‌های خاص مبارزه طبقاتی در دوران گذار مورد تأکید مجدد قرار گرفت . او جمع‌بندی مائو را در باره تنگ شیائوپینگ و هم‌سوادان او تکرار کرد که : «شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید ولی نمی‌دانید که بورژوازی کجا است . بورژوازی در خود حزب کمونیست است ، منظور همان کسانی است که بر سر قدرتمند و راه سرمایه‌داری را پیش گرفته‌اند . رهروان سرمایه‌داری هنوز در راه سرمایه‌داری اند . » (ر . ک . به یکن ریویو ، شماره ۳۹ و ۴۰ ، ۱۹۷۶) در همین سخنرانی ، هوا کوفنگ یادآور شد که انقلاب فرهنگی توطئه‌های لیوشائوچی ، لین بیائو و تنگ شیائو پینگ را برای احیای سرمایه‌داری درهم شکست و خط مشی ضد انقلابی تجدید نظر طلبانه آنرا مورد انتقاد قرار داد . (همانجا)

در روزهای بعد ، علائمی حاکی از بروز تنش‌هایی میان رهبران ظاهر شد . ظاهراً در نوزدهم سپتامبر هوا ، نامه‌های شخصی مائوتسه دون را تصرف کرد و در سپتامبر ۲۹ ، در جلسه‌ای طولانی (شاید جلسه دفتر سیاسی) چهار نفر را متهم ساخت که در برخی از بیانات مائو دست برده‌اند. ولی با این حال ، در «نشستی» که در شب سیام ماه سپتامبر در دروازه‌های تین آن مین صورت گرفت ، تمام رهبران شرکت داشتند .

اگر در مضمون مطبوعات روزهای اول اکتبر دقت کنیم ، خواهیم دید که کم‌کم فرمول‌های متباینی در روزنامه ظاهر می‌شد ، تا اینکه بالاخره در ششم اکتبر ، هوا کوفنگ با تکیه به نیروهای

امنیتی و نیز رهبران نظامی شمال چین ، کودتای خود را به مرحله عمل درآورد و چهار نفر را تحت بازداشت قرار داد . (گفته می‌شود آنها هنوز زنده‌اند .) در جریان این اقدامات ، مائو یوان سین ، که برادرزاده مائو بود و نیز مایالیو که رهبری میلیس کارگران یکن را به عهده داشت جان خود را از دست دادند . در هشتم اکتبر ، تحت شرایطی بسیار مشکوک ، هنگامیکه از بعضی افراد کادر رهبری سلب آزادی شده بود و برخی هم به بازداشت تهدید شده بودند ، هوا کوفنگ ، با حفظ سمت نخست‌وزیر ، خود را به ریاست کمیته مرکزی و ریاست کمیسیون نظامی کمیته مرکزی «منصوب» کرد . او در عین حال حق انحصاری انتشار و تفسیر آثار مائو را به خود تخصیص داد . تمام این تصمیمات را به نام «کمیته مرکزی» اعلام کردند ، حال آنکه کمیته مرکزی حتی تشکیل جلسه هم نداده بود . از روز دهم اکتبر به بعد ، جنبش علیه چهار نفر آغاز شد و آنان را به «تجدید نظر طلبی» و «دسیسه‌بافی و توطئه چینی» متهم ساخت ، و در عین حال ، شعار تشدید انضباط نیز مطرح شد .

نخست ، «انتصاب» هوا به ریاست کمیته مرکزی بی‌سروصدا در روزنامه‌ها اعلام شد و تنها در بیست و یکم اکتبر بود که خبر «تظاهرات گسترده» برای «تأیید و حمایت» از «انتصاب» هوا و «بزرگداشت درهم شکسته شدن دارو دسته چهار نفری» در سطحی وسیع بخش شد . آنگاه بر خلاف واقعیت‌های منجل تاریخی ، اعلام شد که مائو علیه چهار نفر بوده است . در بیست و هشتم اکتبر چانگ ، یائو و وانگ از تمام مسئولیت‌های خود در شانگهای عزل شدند ، ولی کماکان انتقاد از تنگ در دستور روز قرار داشت . در بیست و پنجم اکتبر روزنامه‌های جی‌مین جی بیائو و چسی تانگ چونگ در سر مقاله مشترکی قصد اثبات این مدعا را داشتند که انتصاب هوا کوفنگ به مقام ریاست حزب در انطباق با تصمیم سیام آوریل ۱۹۷۶ مائو اتخاذ شده است . چنین کوششی در واقع موند وجود شک و تردیدهای دربارہ حقانیت این انتصاب بود و در نتیجه لازم شده بود که «مشروعیت» هوا کوفنگ از راه دیگری تأمین شود ، و راهی بهتر از این نبود که انتصاب را به خود مائو نسبت دهند .

در حالیکه اگر يك حزب کمونیست بر اساس موازین اساسنامه خود عمل کند ، تکیه و توسل به چنین «مشروعیت هائی» ضروری نخواهد بود . بعلاوه ، گفته نقل شده از مائو در این مورد پایه چندان مستحکمی برای ادعای مشروعیت نیست ، زیرا مائو گفته بود «اگر تو مصدر کار باشی ، آسوده خواهی بود ،» حال آنکه نه مخاطب این عبارت روشن است و نه کاری که باید مصدر آن باشد .

در هر حال ، از پایان اکتبر به بعد ، هوا خود را به‌عنوان جانشین راستین مائو قلمداد کرد و کیش شخصیتی برای خود به راه انداخت . از آن پس هر روز بر تعداد عکس‌های او افزوده شد ، عکس‌هایی که در کنار تصویر مائو و باشکلی مشابه ظاهر می‌شد ، از اوایل نوامبر ، شعار انضباط هر روز رواج بیشتری یافت ، و بالاخره اعلام شد که ایجاد «اصول و مقررات عقلانی» در کارخانه‌ها در دستور روز قرار گرفته است . در عین حال جنبشی افتراآمیز علیه چهار نفر آغاز گردید . جنبشی آنچنان کذب آلود که هرگونه پاسخی را عملاً غیر ضروری ساخت و تنها در جهت بی‌آبرو کردن کارگذاران کن موثر افتاد .

در اواخر نوامبر ، انتقاد از تنک شیائوپینگ متوقف شد و در دسامبر شعارهای تولیدگرا هر روز فرونی و گسترش بیشتری پیدا کرد .

در ژانویه ۱۹۷۷ گزارش‌هایی حاکی از برپائی تظاهراتی به نفع بازگشت تنک انتشار یافت ، و در فوریه همان سال ، هوانگ‌هوا ، وزیر خارجه چین ، اعلام کرد که تنک «در موقعیت مقتضی» به قدرت باز خواهد گشت . هواکوفنگ در نشست ماه مارس کمیته مرکزی پیشنهاد کرد که مسئولیت‌هایی به تنک واگذار شود. در آن زمان بود که جنبش‌های افزایش تولید همزمان با اعلام ضرورت مکانیزه شدن شتابان کشاورزی آغاز شد . ظاهراً از همان زمان تنک در عمل به قدرت بازگشته بود .

در پایان ژوئن ، جن مین جی‌پائو از نظریات تنک ، که قبلاً مورد انتقاد قرار می‌گرفت ، تجلیل کرد و انتقادهای او را از خط‌مشی انقلابی (که از آن پس خط مشی چهار نفر خوانده شد) مورد تأیید قرار داد.

بالاخره شرایط در سطح رهبری چنان شد که بازگشت علی تنک به فعالیت های سیاسی میسر می‌نمود . در نشست سوم کمیته مرکزی (ژوئیه ۱۶-۳۱ ، ۱۹۷۷) هوا رسماً به ریاست حزب منصوب شد و تنک تمام قدرت قبلی خود را باز یافت . گزارش پایانی کنگره یازدهم حزب (اوت ۱۸-۲ ، ۱۹۷۷) توسط تنک شیائوپینگ ایراد شد .

بدین سان تنک ، شانزده ماه پس از کنار گذاشته شدن از تمام مسئولیت‌ها ، بار دیگر همه آنها را پس گرفت و در این میان توضیحی در مورد علل این تحولات به مردم چین داده نشد ، بلکه آنها تنها از دو تصمیم کاملاً متضاد ارگان های رهبری خبردار شدند . تصمیم اول باین سبک‌اعلان شد : «دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست ، باتفاق آراء ، موافقت خود را با عزل تنک شیائوپینگ از تمام مشاغل در داخل و خارج حزب ، اعلام می‌دارد .» (ر.ک به یکن ریویو شماره ۱ ، ۱۹۷۶) . تصمیم دیگر به سبک زیر بیان شد : «نشست سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، باتفاق آراء پیشنهاد بازگشت رفیق تنک شیائوپینگ به تمام مشاغل قبلی را تصویب کرد .» (ر.ک به یکن ریویو ، شماره ۳۱ ، ۱۹۷۷) .

البته این عقب‌گرد به شیوه‌ای مالمت‌آمیز صورت پذیرفت بلکه در واقع اوج يك مبارزه طبقاتی حاد بود که نیروهای امنیتی در آن نقش بسزایی ایفاء کردند . گرچه اطلاعات رسمی در مورد نقش این نیروها و شیوه‌های سرکوبی که استفاده می‌کردند ، بسیار محدود است ، ولی چنانکه از اطلاعات محدود موجود و نیز از روایات خارجیانی که اخیر از چین دیدار کرده‌اند ، برمی‌آید ، فعالیت های سرکوب کننده ، در سطح گسترده‌ای به مرحله عمل درآمده (و گماکان در می‌آید) از هر استانی که اطلاعاتی به دست می‌آید ، بازداشت‌ها و اعدام‌هایی صورت گرفته است . علاوه بر آن تعداد اعدام‌ها نیز ، بی‌سابقه‌ای بالا بوده است . روزنامه‌هایی به نقش ارگان‌های امنیتی ، مخصوصاً در پایان ۱۹۷۷ ، اشاراتی داشته‌اند . برای مثال (ر.ک به جن مین جی پائو ، ۲۸۹۳۷ نوامبر)

در تمام سال ۱۹۷۷ ، سرکوب مخالفین همراه با «تصفیه» حزب ادامه داشت . در این زمینه نیز اطلاعات ما محدود است و در نتیجه ، ابعاد این فعالیت‌ها بر ما کاملاً روشن نیست . ولی به گفته کسانی که اخیراً از چین بازگشته‌اند وطنی مدت اقامت

خود توانسته‌اند تماس‌هایی با برخی از رهبران چین برقرار کنند ، ظاهراً يك سوم کادرهای حزب «تصفیه» شده‌اند ، و کسانی که عمدتاً در دوران انقلاب فرهنگی سلسله مراتب حزبی را پشت سر گذاشتند ، بخش عمده کادرهای تصفیه شده را تشکیل می‌دهند. از طرف دیگر کادرهای معزول انقلاب فرهنگی ، بطور دستجمعی به کار بازگردانده شدند ، و در نتیجه ترکیب حزب کمونیست چین در پایان سال ۱۹۷۷ بیشتر شبیه به ترکیب آن در سال ۱۹۶۵ بود تا ترکیب حزب در اکتبر ۱۹۷۶ .

به موازات بازگشت عناصر دست راستی ، قدرت تنک شیائوپینگ نیز فرونی گرفت . بسیاری از مشاغل اصلی در ادارات مرکزی و استان‌ها ، بخصوص در دایره‌های تشکیلاتی کمیته مرکزی به هم‌دستان تنک سپرده شد و در همین دایره‌های تشکیلاتی است که تمام امور مربوط به انتقال و ارتقاء و انتصاب و اخراج برای تمام سطوح حزب تعیین می‌گردد .

در عین حال ، هر روز شعارهای تولیدگرا تاکید بیشتری می‌یابد و اهمیت تولید «از اهمیت مبارزه طبقاتی پیشی می‌گیرد» ، (ر . ک . به شماره دوازدهم دسامبر ۱۹۷۷ جن مین جی پائو) . در کنار این جریان ، مسایل تازه‌ای در معرض انتقاد قرار گرفته‌اند. البته کم و کیف این مسایل هنوز کاملاً روشن نیست ، ولی حداقل در نحوه بیان برخی از انتقادات ، تغییراتی مشهود است. برای مثال ، شعار انتقاد از «لیوشائوچی ، لین ییائو و دارودسته چهار نفر» این روزها اغلب با حذف نام لیوشائوچی عنوان می‌گردد . بعلاوه ، گاه شنیده می‌شود که : «ما باید نه تنها به مقابله با راست‌گرایان بپردازیم ، بلکه باید پیروان «چپ» را نیز مورد حمله قرار دهیم .» البته واژه چپ را داخل گیومه می‌گذارند تا به اصطلاح روشن شود که مقصود چپ واقعی نیست. ظاهراً رسالت این شعارها ، ایجاد زمینه لازم برای آغاز يك جنبش انتقادی تازه است . زیرا در روزنامه‌ای که این شعار اول بار در آن طرح شد ، نکته زیر نیز آمده بود : «افراد نه چندان معدودی خود را در تشخیص چپ واقعی از چپ کاذب ناتوان و عاجز نشان داده‌اند .» روزنامه‌ها و مخصوصاً نشریات ارتش تا آغاز سال ۱۹۷۸ به این حملات ادامه دادند و بدون ذکر نام ، افرادی را مورد انتقاد قرار دادند که «بر حسب وزش باد ، تغییر جهت می‌دهند» و منحصص «تغییرات صدو هشتاد درجه‌ای» هستند و می‌کوشند برای فرار از مسئولیت ، به صف منتقدین چهارنفر بیوندد. اگر این حملات ادامه یابد ، بدون تردید تصفیه‌هایی را نیز به همراه خواهد داشت و آنانکه تنک را مورد انتقاد قرار داده بودند و پس با همان شور و شوق به انتقاد چهار نفر پرداختند ، قاعدتاً همه شامل این تصفیه خواهند شد .

برای درک شرایط مشخص انجام کودتا و عواقب آن ، کافی است که سیر «وقایع» قبل و بعد از کودتای ۱۹۷۶ را مورد بررسی قرار دهیم . ولی برای شناخت علل این وقایع و تبیین چگونگی بیوند آن با تغییراتی که در توازن قدرت طبقات مختلف پدید آمده بود ، و بالاخره برای درک جریان به وجود آمدن این تغییرات ، بررسی فوق‌کافی نخواهد بود و بخش آخر این نوشته ، کوششی در پاسخ گفتن به همین پرسش‌ها است .